



نقش شریعت در زندگی مسلمین (۱) و (۲)

محمد لکنهاوزن / منصور عباسی

کیهان، ش ۱۸۵۴۰ و ۱۸۵۴۶، ۲۳ و ۳۰/۳/۸۵

شریعت کارکردهای گوناگونی دارد که در طول قرون مختلف، این کارکردها تفاوت پیدا کرده است. شریعت در قرون وسطی در میان کشورهای اسلامی، علاوه بر بیان مناسک عبادی، آیین نامه کیفری و قانون تجاری و حتی نوعی قانون بین‌المللی به شمار می‌آمد و حتی در صورت تعارض با قوانین دولتی، بر آنها مقدم می‌شد. پس از فروپاشی حکومت خلفا و تجاوز قدرت‌های استعماری به کشورهای اسلامی و متعاقب آن ظهور حکومت‌های ملی، شریعت روز به روز محدودتر شده است. در واکنش به این امر، احیاگران دینی قد علم کردند، که از میان آنان گروهی به نام تجددگرایان همچون محمد عبده معتقد بودند که، باید در روش تفسیر و برداشت از شریعت، تجدید نظر کرد تا با اقتضانات زندگی مدرن منطبق گردد. و برخی دیگر به نام سنت‌گرایان معتقد بودند که، باید همان برداشت سنتی از شریعت، در بسته‌ای گسترده‌تر و در عرصه حکومتی حاکم کرد، که نقطه پیوند این دو نوع تفکر، در بسط و گسترش قلمرو شریعت بود، در برابر این دو طرز تفکر، گروهی معتقد بودند که در دوران مدرنیسم، قلمرو شریعت تنها در حوزه امور عبادی و شخصی و باکمی اغماض در تعریف روابط و قوانین خانواده محدود می‌گردد و تسری شریعت به دیگر عرصه‌های حیات بشری همچون اقتصاد و سیاست و... بی‌معناست، نکته مهمی که نباید خلط شود تمایز میان قلمرو و محتوای شریعت است. مسأله قلمرو در ارتباط با حوزه‌هایی است که شریعت بر آنها

حاکمیت دارد. مثلاً آیا باید شریعت را در چارچوب اعمال عبادی شخصی محدود ساخت یا این که باید آن را قانونی رسمی دانست. اما محتوای شریعت دربارهٔ اموری است که مورد توصیه شریعتند، مثلاً آیا تفسیر فقهای قدیم از شریعت به فرامین خدا نزدیک تر است یا تفسیر مصلحان معاصر. برخی اگر چه قلمرو شریعت را گسترده می بینند، اما با محتوای جدیدی که از آن ارائه می دهند، چیزی نزدیک به قوانین سکولار مآب اروپا از آن حاصل می شود. در هر صورت طبقه بندی رایج متفکران اسلامی به اصول گرایان و تجددگرا و گاه به سنت گرا، مایه اشتباه است؛ یکی از مفیدترین رهیافت ها در طبقه بندی متفکران این است که، بینیم اولاً موضع آن متفکر در زبان قلمرو شریعت چیست و ثانیاً در همان قلمروی که شریعت را در آن به رسمیت شناخته است، از چه نوع اصلاحی و تا چه حدی جانبداری می کند؟

رد پروتستانتیسم اسلامی؛ برخی با مقایسه اسلام و مسیحیت قایل به پروتستانتیسم اسلامی شده اند که از عمده گروه هایی هستند که بر محدودیت قلمرو شریعت اسلامی تأکید می کنند؛ اما این عده متوجه تفاوت های اسلام و مسیحیت نشده اند تا دریابند که ضرورت و خاستگاه طرح پروتستانتیسم مسیحیت در اسلام منتفی است. یکی از عواملی که موجب اعتراض مسیحیان و ظهور پروتستانتیسم شد، مسأله ادعای کلیسا مبنی بر واسطه بودن میان انسان و خدا بود. از منظر ایشان، تنها کشیشان کلیسا می توانستند آیین مذهبی مخصوص مسیحیان را به جا آورند، که این واسطه بودن در دین اسلام منتفی است و هیچ نهادی امر واسطه گری میان بندگان و خدا را بر عهده ندارد و شعائر دینی همچون نماز و روزه و... را می توان بدون نیاز به روحانی انجام داد و تنها وظیفه علما در این مورد، تبیین نحوه به جا آوردن است. البته عده ای از صوفیان در جهان اسلام برای اتحاد با خدا و محبوب خود، قائل به سلسله مراتبی شده اند؛ اما این امر هیچ ربطی به دین داری معمول و عادی اسلام و محوریت آن بر اساس شریعت ندارد. یکی از ره آوردهای پروتستانتیسم، ظهور سکولاریسم و محدود کردن حوزه شریعت بود، که دو دلیل عمده داشت: یکی نظری و دیگری عملی؛ دلیل نظری، تأکید بر ایمان به عنوان امری مقابل عمل بود؛ اما در اسلام، ایمان هرگز امری مقابل عمل نیست، بلکه در کنار شریعت است و نمی شود با پررنگ کردن آن، نقش شریعت را کم فروغ کرد و اما به لحاظ عملی، پیدایش سکولاریسم نتیجه افزایش رو به افزون فرقه های پروتستان و درگیری آنها با کاتولیک ها بود، که پناه بردن به سکولاریسم لیبرال، به عنوان راه برون رفتنی از این درگیری ها مطرح شد، در حالی که در جهان اسلام، چنین امری منتفی است و اگر نزاع هایی هم وجود داشته، بر سر یافتن مصداق متولی اجرای

شریعت بوده است. اما در این مورد که چه شریعتی باید اجرا شود، نزاع‌ها بسیار ناچیز و جزئی بوده است.

رد ادله قائلین به پروتستانتیسم اسلامی؛ برخی از قائلین به این نظریه، عدم تحصیل علم‌ها در علوم جدیدی نظیر فیزیک و جامعه‌شناسی نوین را دلیل بر عدم صلاحیت فتوا دادن آنها، در حیطه‌های تخصصی نظیر اقتصاد و سیاست و یا حکومت می‌دانند اما باید توجه داشت این بهانه باعث زیر سؤال رفتن فتوای مجتهد نمی‌شود، چه این‌که فتوا از سازکار خاص خود تبعیت می‌کند و البته در باب تشخیص موضوع حکم می‌توان با مشاوره دادن اهل فن، راه هرگونه بهانه جویی را بست. استدلال دیگر قائلین به پروتستانتیسم اسلامی این است که، همه علوم و معرفت‌ها از ارتباط درونی و متقابل برخوردارند و عدم آشنایی علما با علوم روز موجب تحریف و کج فهمی در شناخت آنها از فقه می‌شود. اما مشکل این استدلال آن است که، بر پایه آن حتی دانشمندان سایر علوم نیز باید متهم شوند، چون با علوم سنتی آشنایی ندارند، پس مدعیاتی منحرف را تولید می‌کنند. علاوه بر این‌که این استدلال، عملاً با دیدگاه کسانی که شریعت را به مناسک عبادی محدود می‌کنند سازگار نیست.

استدلال قائلین به محدود بودن قلمرو شریعت؛ برخی کوشیده‌اند با تکیه بر بعضی آرا کلامی، قلمرو شریعت در حوزه‌های غیر عبادی از جمله سیاست را تنها در عصر حضور امام معصوم ببینند و برخی نیز بر محدود بودن قلمرو شریعت در امور عبادی چنین استدلال کرده‌اند که، امور سیاسی جزو امور پست و درآمیخته با نیرنگ و فساد است که باعث مشوه شدن چهره تابناک شریعت می‌شود؛ لذا باید از ورود به چنین حوزه‌هایی پرهیز نمود. اما باید توجه داشت که، نفس سیاست امری مذموم نیست، بلکه نیرنگ و فسادی که در عرف امروز، همدوش آن قرار گرفته است امری زشت تلقی می‌شود که ساحت شریعت از آن پیراسته است. برخی دیگر در استدلال به محدود بودن قلمرو شریعت، عدم وجود توافقی عام برای تفسیر درست از شریعت را مستند خود قرار داده‌اند و لذا رجوع به آرای عمومی را تنها راه حل مشکل می‌دانند. اما باید توجه داشت که، صرف وجود اختلاف نظر درباره یک دانش مستمسک جواز رجوع به افکار عمومی نمی‌شود؛ چنان‌که در سایر علوم نیز چنین است، درحالی‌که اختلافات در حوزه شریعت، به مراتب کمتر از اختلاف دانشمندان در مسائل سایر علوم است. برخی دیگر تعدد قرائت‌ها از متون دینی را، دلیل بر محدود بودن قلمرو و شریعت دانسته‌اند اما باید توجه داشت که، این اختلاف‌ها اولاً ناچیز است و ثانیاً این قرائت‌ها از ارزش یکسانی برخوردار نیست و ملاک‌های خاص ارزشیابی و گزینش قرائت صحیح

وجود دارد. برخی دیگر برای محدود کردن قلمرو شریعت، به تکیه شارع بر عقل بشری استناد کرده‌اند. اما باید گفت که، عقل مددوح در اسلام، صرف قوه انواری نیست که هیوم و پیروانش از بحث می‌کنند، بلکه قوه‌ای است که با نور الاهی روشن و هدایت شده است و حتی درک شریعت الاهی و نحوه اجرای آن نیز، مستلزم به کارگیری همین عقل است. دلیل جامع دانستن قلمرو شریعت؛ یکی از دلایل این امر مربوط به ماهیت خود اسلام است. تقوا اقتضا می‌کند که ما برای ترقی اسلام و ایمان خود، هر چه بیشتر به نحوی کامل‌تر خود را در اطاعت خدا درآوریم. دقیقاً به خاطر همین نحوه درک از تقواست که مسلمانان همواره و به نحوه جدی به فرامین الاهی یعنی شریعت اسلام مقید بوده‌اند. یک مسلمان هر چه متقی‌تر باشد بیشتر تلاش می‌کند که همه ابعاد زندگی‌اش را، تابع اراده الاهی قرار دهد. حتی در مواردی که شریعت آزادی اندیشه و عمل را تجویز کرده است، این آزادی خود مختارانه که در آن نفس انسان حاکم باشد نیست، بلکه آزادی هدف‌دادر و هدایت شده است. آزادی که انسان از طریق آن راه خود را به سوی پرتو هدایت الاهی پیدا می‌کند، این آزادی از طریق قیود و الزامات رهایی بخش شریعت به دست می‌آید.

لیبرالیسم و دموکراسی

علی‌رضا علوی‌تبار

شرق، ش ۷۷۹، ۲۰/۳/۸۵



ایشان در این مقاله، به تفاوت لیبرالیسم و دموکراسی از زوایای مختلف اندیشه سیاسی اشاره کرده‌اند. تفاوت اول لیبرالیسم و دموکراسی: لیبرالیسم به طور خلاصه عبارت است از: یک سرمشق سیاسی با یک آرمان و دو رهنمود اصلی. آرمان اصلی لیبرالیسم که هدف غایی هر لیبرالی در سیاست را تعیین می‌کند، عبارت است از: دستیابی به حداکثر آزادی و خودمختاری ممکن و مسؤلانه فردی در جامعه. برای دستیابی به این حداکثر آزادی، لیبرالیسم دو رهنمود بیان می‌دارد: الف) تفکیک حوزه جامعه از حوزه حکومت؛ ب) محدود کردن قدرت حکومت توسط قانون و حقوق و آزادی‌های فردی.

اما اندیشه دموکراتیک به نظر می‌رسد که، سه مبنای اساسی دارد و تعریف دموکراسی را نیز باید در همین سه مبنا جست‌وجو کرد: الف) حاکمیت مردم (پذیرش حق مردم در نصب، نقد و عزل حکومت و تصمیم‌گیری در امور عمومی)؛ ب) برابری سیاسی شهروندان